



دکتر حجت الله میرزایی، عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی:

بدون توسعه مناطق، توسعه ملی امکان پذیر نیست

زدایی در نظام برنامه ریزی، تجدید نظر در اولویت های توسعه و توجه به ابعاد اجتماعی آن، توجه به سیاست های جمعیتی و مهاجرت و منطقه ای کردن اعتبارات با افزایش آن از ۳ به ۳۰ درصد بود.

همزمان با پایان یافتن برنامه پنجم عمرانی، کشور دچار التهاب های ناشی انقلاب و با فاصله اندکی هم در جنگی ناخواسته و تحمیلی گرفتار شد و در طول هشت سال جنگ، بسیاری از تاسیسات زیربنایی، منابع و مراکز اقتصادی در مناطق مختلف کشور تخریب و نابود شد. پس از جنگ نیز، دوران سازندگی به احداث و ایجاد زیرساخت های ویران شده ناشی از جنگ گذشت. بنابراین عملاً بعد از برنامه پنجم عمرانی، هرگز ضرورت توجه به مناطق و توسعه آنها در راس قوانین و برنامه های کلان قرار نگرفت. بطوری که امروز با افزایش گسل شکاف منطقه ای و تبعات سیاسی، اجتماعی و امنیتی ناشی از آن، ضرورت توجه به توسعه مناطق بیش از پیش احساس می شود.

درباره ضرورت توجه به توسعه منطقه ای و ساز و کارهای لازم برای تحقق آن، در بخش گفتگوی ویژه این شماره مجله، با دکتر حجت الله میرزایی، عضو هیات علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی به گفتگو نشستیم.

ضرورت توجه به توسعه مناطق، با هدف کاستن از شکاف های فزاینده منطقه ای و بهره گیری از پتانسیل های موجود در این بخش ها، از زمان تهیه اولین برنامه عمرانی کشور (۱۳۲۷) احساس شد و در این راستا، شهرستانی کردن اعتبارات عمرانی، توجه به استعدادهای منطقه ای و نیازمندیهای محلی و برقراری حداقل اعتبار برای هر استان در برنامه اول عمرانی گنجانده شد. در برنامه عمرانی سوم (۴۶-۱۳۴۱) گامهای اساسی تر در این زمینه برداشته شد و براساس ماده ۱۷، تهیه برنامه های استانی به استانداران و فرمانداران کل واگذار گردید.

برنامه عمرانی چهارم (۵۱-۱۳۴۷)، ایجاد دفاتر عمران منطقه ای و تاکید بر مشارکت مناطق در تدوین برنامه های استانی و تاکید بر تمرکز زدایی اداری و سازمانی را هم، برای پیشبرد برنامه های منطقه ای ضروری دانست و بر اجرای آن تاکید کرد و این روند در نهایت به نهادینه کردن نگاه منطقه ای، در تهیه برنامه های توسعه، منجر شد. بطوری که برنامه پنجم عمرانی (۵۶-۱۳۵۲)، با محوریت توسعه استان ها و توسعه همه جانبه و موزون، تهیه گردید و از جمله نکات برجسته آن، توجه به توسعه متعادل استان ها، مشارکت مردمی، تمرکز

■ آقای دکتر میرزایی، جنابعالی چه تعریفی از توسعه دارید؟

مفهوم توسعه همواره دچار تحول بوده به طوری که در ۵۰-۶۰ سال اخیر تعاریف و برداشتهای مختلفی از توسعه ارائه شده و این نشان می دهد که یک تعریف ثابت و استواری از این مفهوم نمی توان ارائه کرد. معمولا توسعه را یا به اعتبار دستاوردهای مورد انتظارش تعریف می کنند یا به اعتبار ویژگی های خود مفهوم توسعه.

بطور مثال، از بعد مفهومی گفته می شود که توسعه به تحولات خود جوش و ناگهانی اطلاق نمی شود. توسعه معطوف به هنجارها، فرم ها، و ارزش های مشخص است. هنجارها و فرم هایی که به صورت عینی و باروش های کاملا مشخص عینی، که همگان در مورد آن توافق کنیم. این هنجارها وقتی مشخص می شود قابلیت مقایسه بین کشورهای مختلف یا دوره های مختلف در یک کشور فراهم می گردد. یا اینکه توسعه از طریق برنامه ریزی گام به گام اجتماعی اتفاق می افتد که آن برنامه ریزی قابلیت محاسبه و مقایسه است. توسعه یک مفهوم کلی و سیستمی است. یعنی به جهش های دفعی و ناگهانی در یک مقطع خاص را توسعه نمی گوئیم. توسعه یک فرایند مستمر است و امکان دستیابی به سطوح و وضعیت بهتر و بالاتر را فراهم می کند و منقطع نیست و این هم جزء و ویژگی مفهوم توسعه است. در بعد دستاوردهای مورد انتظار هم، تحولات جدی پیرامون مفهوم توسعه اتفاق افتاد و بطور دائم شاخص های تک بعدی رشد اقتصادی که در اوایل جنگ دوم جهانی مطرح بود، تحول پیدا کرد تا امروز که یک مجموعه گسترده ای از دستاوردها برای توسعه در نظر گرفته می شود و در دو دهه اخیر هم بسیار متحول شده است. بطوری که از دهه ۱۹۹۰ به این طرف، تاکید بیشتر روی شاخص توسعه انسانی بود. در دهه اخیر بیشتر شاخص توسعه پایدار و اقتصاد دانش پایه جایگزین شده است. بنابراین توسعه یک دامنه گسترده ای را شامل می شود که هر کدام تعاریف خود را دارد.

■ در عصر حاضر بیشترین تاکید بر روی کدام یک از شاخص های توسعه است؟
از جمله شاخص های توسعه که در دهه اخیر بیشتر روی آن تاکید می شود، اقتصاد دانش پایه

است، که توسعه را بر اساس میزان دستیابی به یک نظام اقتصادی مبتنی بر متغیر دانش، تعریف می کند. یعنی به اندازه ای که تولید اقتصادی یک جامعه براساس دانش است، آن اقتصاد را توسعه یافته تلقی کنیم. در واقع دانش حوزه های متغیر جدید، جایگزین متغیرهای عوامل تولید سنتی مثل، نیروی کار و سرمایه می شود و سهم اساسی پیدا می کند. مهارت های خیلی بالا و پیچیده و تکاملی که در انسان وجود دارد، جایگزین آن نیروی سنتی و نیروی کار می شود.

■ توسعه منطقه ای چه نقشی در توسعه کلان می تواند داشته باشد؟ و اصولا چه رابطه ای بین این دو وجود دارد؟

شما می توانید در مناطق، مسئله توسعه یافتگی یا توسعه نیافتگی را از نزدیک حس کنید. اگر چه نمی توانیم بگوئیم که توسعه ملی حاصل جمع توسعه مناطق مختلف است. ولی واقعیت این است که نوع توسعه ای که در هر سطح مناطق وجود دارد، خیلی تعیین کننده است.

از سویی دیگر نمی شود یک جامعه ای را که مناطق توسعه نیافته داشته باشد و از حیث ویژگی های توسعه و شاخصه های توسعه، دارای وضعیت حاد و بحرانی باشد ولی آن جامعه را توسعه یافته تلقی کنیم. رشدهای جزیره ای که در یک منطقه و یا یک بخش خاص اتفاق می افتد توسعه نامیده نمی شود.

یکی از ویژگی های توسعه، موزونی و یا توازن جغرافیایی و منطقه ای است. زیرا در مواقعی وجود بحران های منطقه ای یا توسعه نیافتگی منطقه ای، ممکن است تمام دستاوردهای توسعه ملی را بر باد دهد و یا مشکلات خیلی جدی برای تداوم توسعه ایجاد کند.

بطور مثال وجود یک منطقه توسعه نیافته در یک جامعه، ممکن است منجر به مهاجرت تعداد گسترده ای از جمعیت به سوی مناطق دیگر شود و آسیب های اجتماعی و حتی آشوب های اجتماعی را بدنبال داشته باشد و در روند سرمایه گذاری در سطح ملی اختلال ایجاد کند.

بنابراین توسعه ملی جدا و انتزاعی از توسعه مناطق قابل تعریف نیست. شاخص های توسعه یافته یا نیافته، مانند؛ جمعیت، بیکاری، اشتغال، توزیع درآمد، فقر و... در حاشیه و در عرصه مناطق است که تجلی پیدا می کند و شما وقتی به

مناطق می روید، این مسایل را از نزدیک لمس می کنید.

اساسا حل مسایل توسعه ملی، در سطح منطقه ای امکان پذیری می باشد، به خصوص در جوامعی که از نظر جغرافیایی، اجتماعی، فرهنگی با تنوع و تکثر مواجه هستند. برای جامعه ای مثل ایران که از نظر موقعیت جغرافیایی، آب و هوا، برخورداری از منابع طبیعی، گروه های اجتماعی، قومی، فرهنگی، نوع فعالیت اقتصادی و... به شدت با هم متفاوت است، نمی شود سیاستهای یکسان تدوین کرد. در این شرایط دستیابی به توسعه ملی، مستلزم توجه به این تنوع و تکثر است و اگر بخواهیم توسعه ملی اتفاق بیفتد، باید ابتدا توسعه منطقه ای محقق شود و تحقق این مسئله، مستلزم شناخت مناطق و برنامه ریزی مطلوب است.

■ همانگونه که فرمودید؛ توسعه منطقه ای مستلزم داشتن برنامه ریزی منطقه ای است و برنامه ریزی منطقه ای هم نیازمند شناخت وضعیت

دولت باید با یک برنامه بلند

مدت و پیگیری های مستمر و

با تقسیم کاری بین سطوح ملی و

منطقه ای، زمینه های لازم

برای توسعه را در مناطق ایجاد

کند، تا بخش خصوصی رغبت

حضور در مناطق را داشته باشد

اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و زیست محیطی و آگاهی از توانمندیها و امکانات مناطق است. آیا نظام برنامه ریزی کشور، مبتنی بر این اصول است. در حقیقت، نظام برنامه ریزی فعلی کشور در تحقق برنامه های توسعه منطقه ای می تواند نقشی داشته باشد یا نه؟

نظام برنامه ریزی ما چند ویژگی دارد، که یکی از آنها تمرکز است. تمرکز بسیار جدی از سه جهت مختلف، اول اینکه، نظام برنامه ریزی ما در

سازمان مدیریت و برنامه ریزی متمرکز شده است. یعنی در واقع برنامه ریزی به یک فرهنگ سازمانی درکل قوه مجریه تبدیل نشده و در یک سازمان متمرکز است. دوم اینکه، برنامه ریزی در مرکز کشور متمرکز است و برنامه ریزی برای دورترین مناطق در تمام ابعاد و در تمام جنبه ها، در مرکز انجام می شود. یعنی جمع آوری داده ها، طرح های آماری، هدف گذاری، سیاست گذاری، انتخاب پیمانکار، تامین مالی و اجرای آنها بطور کامل در تهران متمرکز است.



یکی از ویژگی های توسعه، موزونی و یا توازن جغرافیایی و منطقه ای است. زیرا درموقعی، وجود بحران های منطقه ای یا توسعه نیافتگی منطقه ای، ممکن است تمام دستاوردهای توسعه ملی را بر باد دهد

سوم اینکه، نهادهای غیر دولتی تقریباً هیچ نقشی در برنامه ریزی ندارند. یکی از شاخص های تمرکز این است که چه سهمی از وظایف برنامه ریزی توسعه در اختیار دولت است و چه سهمی از آن برعهده نهادهای غیر دولتی مثل سندیکاها، تشکلهای اصناف و... است. بنابراین در ایران برنامه ریزی کاملاً متمرکز

است و تمام برنامه ریزیها توسعه مناطق در سطح مرکز انجام می شود و برای تمامی مناطق و نواحی، برنامه ها و معیارها و شاخص های نسبتاً یکسانی تنظیم می شود و به مناطق ابلاغ می گردد.

■ آقای دکتر، بحث توسعه منطقه ای دقیقاً از سال ۱۳۲۷ در برنامه اول عمرانی مطرح گردید و در برنامه سوم چهارم و پنجم عمرانی هم بر این مسئله تاکید جدی شد و بعد از انقلاب هم در برنامه های اول دوم سوم و چهارم توسعه اقتصادی اجتماعی هم به ضرورت توسعه مناطق اشاره شد و تدابیری هم در قالب قوانین اندیشیده شده ولی آن اهداف مورد نظر یعنی توسعه منطقه ای محقق نشد. با وجود آنکه بیش از نیم قرن از طرح مباحث توسعه منطقه ای در کشور می گذرد به نظر جنابعالی چرا این مسئله تحقق پیدا نکرد؟

از دهه ۲۰ به بعد در ایران برنامه های توسعه در قالب برنامه های عمرانی مطرح شد و به طور جداگانه اسنادی هم برای توسعه مناطق و نواحی مختلف تهیه گردید. مانند: برنامه عمرانی و آبادانی دشت چیرفت، دشت مغان، حتی سازمانهایی هم در این راستا تشکیل شد، مانند سازمان عمران و توسعه سیستان و بلوچستان و تلاش واقعی هم برای عمران آبادانی مناطق مختلف صورت گرفت. اما هیچ گاه نهادهای توانمند برای تحقق توسعه و برنامه ریزی منطقه ای وجود نداشت و نتوانستیم نهادهایی را ایجاد کنیم که از ثبات لازم برخوردار باشند. این معضل در قبل از انقلاب هم وجود داشت و بعد از انقلاب هم به نوع دیگری تداوم پیدا کرد. اتفاقاً بعد از انقلاب حجم طرح ها و برنامه های عمران منطقه ای، بسیار افزایش پیدا کرد و با تشکیل نهادهای مانند، جهاد سازندگی و سایر نهادهای مشابه، گامهای مناسبی برای آبادانی و عمران مناطق توسعه نیافته برداشته شد. اما همه اینها متمرکز بود و به توانمندسازی نهادهای منطقه ای منجر نشد و نگاه قالب به توسعه بیشتر فیزیکی بود. البته در مراحل اولیه توسعه این مسئله تا حدود زیادی هم طبیعی است و قابل توجیه است اما وقتی به سطوح بالاتر می رسد انتظار می رود که برنامه های اجتماعی و فرهنگی و چند بعدی جایگزین اقدامات فیزیکی شود.

از سویی دیگر باید نهادهای غیر دولتی و مردمی به مرور زمان جایگزین نهادهای دولتی

شوند.

برای توانمند سازی این نهادها باید کمک کرد تا بتوانند در عرصه توسعه ایفای نقش کنند. در طرحها و برنامه های عمرانی که بعد از انقلاب اجرا شد این اتفاق باید می افتاد، ولی چنین استراتژی تدریجی وجود نداشت و تمام شیوه هایی که امروزه به کار می بریم ۶ سال پیش هم به کار می بردیم و نهاد برنامه ریزی منطقه ای در ایران تکامل جدی نداشته است.

■ نهادهای غیر دولتی و مردمی چگونه می توانند در توسعه منطقه ای نقش ایفا کنند؟

در تمام فرایندهای برنامه ریزی که از مطالعات اولیه شروع می شود تا هدف گذاری، تبیین استراتژیها، سیاست گذاری ها، اجرا و نظارت، حضور نهادهای غیر دولتی ضروری است.

حال چه توسعه را یک مفهوم سیستمی بدانیم یا مفهوم انسانی، که هدفش انسانها هستند، در نظر بگیریم دستیابی به آن با برنامه ریزی های غیر مشارکتی غیرممکن و نامطلوب است. امکان دارد ما بتوانیم در یک منطقه سد بسازیم، جاده بسازیم ولی نتوانیم برنامه ریزی را در آن منطقه نهادینه کنیم.

برنامه ریزی هایی امکان تداوم دارد که بر اساس هدفهای خود مردم تعریف شده باشد و مردم بطور دائم و مستمر در راستای تداوم برنامه ریزی ها فعالیت کنند. بنابراین برای اساس برنامه ریزی توسعه یک فرایند از پایین به بالاست. به این معنا که از پائین ترین سطوح، سطوح محلی، مردم منابعی دارند اگر چه این منابع محدود باشد، البته همیشه این منابع مالی نیست بخشی از این منابع دانش و حکمت بومی است که مردم برای حل مسایل خودشان از آنها استفاده می کنند.

بنابراین نهادهایی که بتوانند این منابع خرد مالی یا منابع مردم را بسیج کند و آنها جمع آوری کند وجود ندارد. یا نهادهایی که تکنولوژی مناسب یا دانش فنی مناسب در اختیار مردمان این مناطق قرار دهند، وجود ندارد. در چنین شرایطی این نهادهای مردمی یا غیر دولتی که از شکل خیلی ساده اش می توان از شوراهای روستایی نام برد یا در قالب اتحادیه های کشاورزی و دهقانی می توانند وارد عمل شوند و از مهمترین هنرشان که نیازسنجی است، استفاده کنند. مرحله بعد که هدف گذاری یا تامین منابع مردمی یا بسیج منابع مردمی برای اجرای پروژه هایی است، که معمولاً

در بخش‌ها یا مناطق یا نواحی خاصی، اجرای آنها ضرورت پیدا می‌کند.

در مرحله آخر هم، خود مردم، البته نه مردم به صورت توده‌های مردم، بلکه در قالب همین نهادهای متشکل و سازمان یافته که عرض کردم

آن چیزی که الان درباره انتقال سازمان مدیریت و برنامه ریزی به استانداری مطرح می‌شود، این است که آیا استاندار نماینده وزارت کشور است یا نماینده دولت یا نماینده قوه مجریه یا نماینده کل حکومت.

امکان اجرای این برنامه‌ها را پیدا می‌کنند. ما معمولاً چیزی که در ذهنمان از برنامه ریزی توسعه داریم، اجرای طرح‌های خیلی بزرگ با هزینه‌های هنگفت است که یک دوره طولانی طول می‌کشد و حتی اجرای آنها نیازمند پیمانکارهای بسیار قدرتمند حرفه‌ای در سطح ملی است. قطعاً اگر نگاه ما به توسعه اینگونه باشد، دستیابی به آن نیازمند روش‌های متمرکز و دولت مدار است. اما اگر تعریف ما از توسعه، تغییر پیدا کند و هدف ما توسعه مبتنی بر توانمند سازی مردم برای دستیابی به توسعه باشد، آن وقت روش‌های اصلی توسعه، اجرای طرح‌های بزرگ نیست و از طریق توانمند ساختن مردم برای ایجاد سدهای کوچک خاکی با چند میلیون تومان اعتبار، که وظیفه ساخت و نگهداریش و بهره برداری از آن هم بر عهده خود مردم باشد، می‌توان به توسعه مشارکتی نزدیک شد.

■ آیا تغییراتی که اخیراً در ساختار مرکز برنامه ریزی کشور یعنی سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، انجام شد به نظر جنابعالی در راستای تمرکزگرای بود و می‌تواند به برنامه ریزی منطقه ای ختم شود و در نهایت به توسعه منطقه ای کمک کند یا نه؟

بحث تغییرات سازمان مدیریت و برنامه ریزی به نظر من یک بحث خیلی پیچیده است و به

راحتی نمی‌شود درباره آن اظهار نظر کرد. من کاملاً موافقم که بسیاری از اختیارات و قدرت تصمیم‌گیری از مرکز به مناطق تفویض شود، منتها به شرطها و شروطها. این شرط و شروط خیلی جدی است و اگر اینها نباشند ممکن است نتیجه معکوس بدهد.

از مناطقی که از حیث کارشناسی، ناتوانند و تلاش جدی هم برای توانمندسازی این نهادهای منطقه‌ای صورت نگرفته، انتظار برنامه ریزی داشتن و اینکه با سرعت بتوانند برنامه ریزی انجام دهند، انتظار نادرستی است. تمرکز زدایی شرایط خیلی جدی دارد. یکی از این شرایط، توانمندسازی نهادهای منطقه‌ای است. شرط دوم، باز تعریف منطقه، یا تعاریف استانی یا تعاریف و تقسیمات کشوری است. اینکه آیا

بنده معتقدم که تمرکز زدایی یک اقدام بسیار جدی و ضروری است و باید اتفاق بیفتد ولی قبل از آن باید برای توانمندسازی نهادهای منطقه‌ای اهتمام جدی کنیم.

اما واگذاری سازمان مدیریت به استاندارها به هیچ وجه ربطی به تمرکز زدایی ندارد. زیرا در این اقدام بخشی از اختیارات از یک نهاد برنامه ریز، گرفته شده و به یک نهاد تصمیم‌گیر در استان واگذار شده است. یعنی در داخل استان جابجایی قدرت انجام داده ایم و این اسمش تمرکز زدایی نیست و تمرکز و تراکم قدرت و اختیارات در استانداری هاست و در شرایط فعلی این اقدام اصلاً به صلاح نبود. به خصوص اینکه در طی ۱۰، ۱۲ سال اخیر، معیارهای درست و کارشناسی از انتخاب مدیران استانی در



استانداری‌ها نداشتیم و لذا استانداران با معیارهای برنامه ریز بودن یا نبودن انتخاب نشده‌اند، بلکه عمدتاً استانداران با معیارهای سیاسی و امنیتی انتخاب شده‌اند و الزاماً معلوم نیست چنین افرادی توانای لازم برای پیشبرد اهداف توسعه را داشته باشند. اگر ما شرایط‌گزینش استانداران و ساختار سازمانی استانداری‌ها را به گونه‌ای تغییر می‌دادیم که استانداری یک نهاد توسعه‌ای و نهاد عالی مدیریت توسعه در استان تبدیل شود، این جابجایی و انتقال کادر مدیریت کاملاً توجیه داشت. اما الان مشخص نیست که این اقدام چه مسئله‌ای را می‌خواهد حل کند. در شرایط فعلی هم تقریباً هیچ سازمان و هیچ رئیس

تعریف درستی از منطقه هست یا نه؟ آیا باید نهادهای غیر منطقه‌ای شکل بگیرد یا همین تقسیمات غیر جغرافیایی به عنوان استان می‌توانند جایگزین مناطق با یک تعریف علمی یا با معیارهای برنامه ریزی شوند؟

بحث دیگر در تمرکز زدایی این است که چه چیزهایی را به مناطق واگذار می‌کنیم. آیا می‌خواهیم دفع شر بکنیم، یعنی وظایف حاکمیتی مان را که معمولاً در درس‌ساز هم هستند را به سمت مناطق سوق دهیم و وظایف تصدی‌گری و تخصیص منابع و اینها را خودمان انجام دهیم. در این صورت مطمئناً نتیجه معکوس خواهد داشت. یعنی ما می‌خواهیم دفع شر کنیم.

سازمان برنامه ریزی نیست که با استانداردها هماهنگ نباشد، در واقع نمی تواند هماهنگ نباشد. برنامه های توسعه در شورایی به نام شورای برنامه ریزی توسعه استان انجام می شود که رئیس آن استاندار است و قبل از اینکه طرحی برای تصویب به این شورا بیاید در تمام مراحل تصمیم گیری، حتما با هماهنگی استاندار و معاون استاندار این کار صورت می گیرد. بنابراین هماهنگی وجود نداشته، اما گاهی اوقات تاکید بر تسریع در تخصیص منابع بوده که این خیلی خطرناک است. این تسریع گاهی اوقات به معنی حذف مراحل نظارتی است. الزاما هر تسریعی توسعه نیست. چه بسا

برای جامعه ای مثل ایران که از نظر موقعیت جغرافیایی، آب و هوا، برخورداری از منابع طبیعی، گروه های اجتماعی، قومی، فرهنگی، نوع فعالیت اقتصادی و... به شدت با هم متفاوت است، نمی شود سیاستهای یکسان تدوین کرد.

اقدامات بسیار شتابزده و تصمیمات ناسنجیده و ناگهانی و دفعی موجب خسارتهای خیلی جدی بشود.

بنابراین اگر کندی وجود دارد، این کندی برای نظارت، ارزیابی و مطالعه بیشتر و جامع تر است و این کاملا قابل دفاع است و باید اینها را تقویت کرد. یک ضرب المثل انگلیسی می گوید؛ ما آنقدر وقت نداریم که عجله کنیم. آنهایی که فکر می کنند زمان زیادی برای رسیدن به توسعه ندارند، باید سعی کنند به جای شتاب و تعجیل بیش از حد در تصمیمات، دقت و مطالعه بیشتری کنند. به نظر من این اقدامات، اقدام مناسبی در جهت توسعه منطقه ای به شمار نمی رود.

■ شکاف های منطقه ای ریشه در ساختار

سیاسی و اقتصادی جامعه دارد. بنابراین کم کردن این فاصله و شکاف، نیازمند تغییرات گسترده در بعد ساختی و نهادی است. جنابعالی مصداق این تغییرات را در کشور ما چه چیزهایی می دانید؟ این تغییرات باید از کجا شروع شود؟

اصلاح ساختار حاکمیت در استانها و تقویت حکومت منطقه ای و مدیریت منطقه ای. البته باید تعریف مدیریت منطقه مشخص شود. آن چیزی که الان درباره انتقال سازمان مدیریت و برنامه ریزی به استانداری مطرح می شود، این است که آیا استاندار نماینده وزارت کشور است یا نماینده دولت یا نماینده قوه مجریه یا نماینده کل حکومت. اگر می خواهیم مدیریت توسعه اتفاق بیفتد و مدیریت منطقه ای ایجاد شود، قاعدتا باید نماینده کل حکومت باشد. باید در سطح مناطق تقسیم کاری و رابطه کاری نهادها مشخص شود و اینها باز تعریف شوند. این اقدامات از جمله اقدامات نهادی است. بعد از آن به ایجاد قوانین و مقررات و کمک کردن به شکل گیری نهادهای غیر دولتی، مردمی، سندیکاییها و اتحادیه های صنعتی اهتمام شود. تقویت توان کارفرمایی در سطح منطقه ای بسیار مهم است. بالا بردن توان کارشناسی منطقه از دیگر اقدامات است که می تواند در واگذاری امور و تفویض قدرت و اختیار از مرکز به مناطق کمک شایانی بکند.

از سوی دیگر بعضی از اقدامات نهادی و مقدماتی و ابتدایی در ایران شکل نگرفته، مثل تامین حقوق مالکیت و یا تقویت نهاد امنیت. الان در بعضی از مناطق نهاد امنیت متمرکز است و از نهادهایی که مسئولیت برقراری امنیت را دارند تعریف روشن و مناسبی ارائه نشده که آیا منظور، امنیت برای شهروندان است یا امنیت برای دولت؟

قاعدتا مخاطبان یا بهره برداران از امنیت را باید افزایش داد و اینکه نهادهای امنیتی باید تامین کننده امنیت برای تمام آحاد مردم و شهروندان باشند. باید یک باز تعریف از امنیت و یک باز تعریف از شیوه های برقراری امنیت صورت گیرد و به جای شیوه های نظامی و انتظامی از شیوه های اجتماعی به همراه مشارکت و همیاری مردمی بهره گیری شود.

همچنین برای ایجاد نهاد مالکیت، شکل گیری نظام قضایی در دسترس و ارزان باید ایجاد

شود. الان وضعیت مالکیت در کشور کاملا معلق است و در بسیاری از مناطق کشور سازمان هایی برای صدور اسناد مالکیت وجود ندارد و حتی در بعضی از مناطق برای صدور شناسنامه هم مشکل وجود دارد. در حالی که اولین بناهای توسعه را همین نهادهایی که وظیفه هویت بخشی به افراد، هویت به مالکیت و نحوه بهره برداری از اموال و دارایی را دارند تشکیل می دهند و لذا این نهادها باید در مناطق شکل بگیرد.

■ جنابعالی یک سری طرح هایی را درباره توسعه نیافتگی مناطق کشور از جمله سیستان و بلوچستان انجام داده اید. با توجه به نتایج آن تحقیقات، مهمترین موانع بر سر راه جذب سرمایه و سرمایه گذاری در استانها و مناطق کشور چیست؟

سرمایه گذاری را معمولا به دو دسته تقسیم می کنند. یکی از سرمایه گذاری ملی و بالا سری و دیگری سرمایه گذاری مستقیما مولد. بنابراین تا زمانی که سرمایه گذاری بالا سری ایجاد نشود، سرمایه گذاری مستقیما مولد هم ایجاد نمی شود. سرمایه گذاری بالا سری فیزیکی شامل، جاده، فرودگاه، شبکه حمل و نقل، سد، شبکه برق، مخابرات، آب و... می شود و سرمایه گذاری بالا سری اجتماعی هم شامل، آموزش و پرورش مناسب، آموزش فنی و حرفه ای، بهداشت، تامین اجتماعی می باشد.

در ابتدا باید این نوع سرمایه گذاری های انجام شود، تا در مرحله بعدی، سرمایه گذاری مستقیم مولد انجام گیرد. در سرمایه گذاری مستقیما مولد هم، در مراحل اولیه، باید خود دولت پیش قدم شود و به صورت الگویی سرمایه گذاری انجام دهد تا برای بخش خصوصی مهیا شود. دولت در این مناطق باید بازدهی سرمایه گذاری را تا حدود زیادی تضمین کند. الان در مناطق ما، سرمایه گذاری های بالا سری، نسبت به مناطق مرکزی و توسعه یافته، دچار کمبود های اساسی و جدی است و همچنین سبب می شود که هزینه مبادله به طور جدی نسبت به مناطق مرکز افزایش یابد.

دولت باید با یک برنامه بلند مدت و پیگیری های مستمر و با تقسیم کاری بین سطوح ملی و منطقه ای، زمینه های لازم برای توسعه را در مناطق ایجاد کند، تا بخش خصوصی رغبت حضور در مناطق را داشته باشد، زیرا در اولویت بندی های سرمایه گذاری، مناطق توسعه نیافته جزء اولویت های سرمایه گذاری به حساب نمی آید.